

نا امیدی شرق و غرب، با نصب علی (ع)

مقدمه

وقتی جریان غدیر مطرح شد و وجود مبارک علی بن ابی طالب به دستور ذات اقدس إله به مقام شامخ خلافت و ولایت و امامت نصب شد، این کریمه نازل شد: ﴿الْيَوْمَ يَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ﴾؛ «امروز کفار از [نابود کردن] دین شما مأیوس شدند. پس از آنها نترسید و در مقابل من خشوع داشته باشید». در سوره مبارکه مائده، از آیه ۴ به بعد چند بار کلمه (الیوم) تکرار شده است. وقتی یک آیه‌ای با عظمت و جلال و شکوه نازل می‌شود، مصدر به (الیوم) می‌شود. مانند: ﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ﴾؛ ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَعْيُنَهُمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ﴾؛ ﴿الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ﴾ و مانند آن. اینکه فرمود: ﴿الْيَوْمَ يَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ﴾، معلوم می‌شود یک حادثه مهمی است که کفار نا امید شده‌اند.

امپراطوری ایران و روم در انتظار رحلت پیامبر اکرم (ص)

آن روز در خاورمیانه دو امپراطوری قدر وجود داشت، یکی امپراطوری ایران در شرق حجاز بود، یکی امپراطوری روم در غرب حجاز؛ آن روز در خاورمیانه همین دو بلوک حاکم بودند. بقیه، اذناب و اقمار همین دو بلوک بودند. آن طرف اقیانوس کبیر؛ یعنی آمریکا هنوز کشف نشده بود. این طرف

۱. سوره مائده، آیه ۳

۲. سوره مائده، آیه ۵

۳. سوره یس، آیه ۶۵

۴. سوره غافر، آیه ۱۷

اقیانوس اطلس؛ یعنی چین در دسترس نبود. آن روز تجاوز و حمله کردن از چین به خاورمیانه کار آسانی نبود، برای اینکه طی دریا کار آسانی نبود. نه کشتی‌های اقیانوس پیمایی داشتند، نه وسایل هوایی بود! بنابراین اینها از خطر آن طرف آب در شرق، یا آن طرف آب در غرب مصون بودند. تنها خطری که اسلام و مسلمان‌ها را تهدید می‌کرد، همین دو امپراطوری ایران و روم بود.

این دو امپراطوری چون پیامبر و نهضت او را خطری برای موجودیت خود می‌دیدند، منتظر بودند که وجود مبارک پیغمبر (ص) رحلت بکند و بساط اسلام برچیده شود. برخی از این جهت که آن حضرت فرزند پسر نداشت، و دختر را جایگزین پدر نمی‌دانستند، نسبت به حضرت رسول که به جز حضرت فاطمه (علیها سلام) فرزندی نداشت، معتقد بودند که رهبر مسلمان‌ها ابتر است، و پس از او اسلام ابتر خواهد ماند، و با رحلت او دیگر مشکلی نخواهند داشت؛ ﴿تَتَرَبَّصُّ بِهٖ رِیْبَ الْمُنُونِ﴾؛ «منتظر مرگ حضرت بودند». آیه نازل شد که خیر، این چنین نیست؛ ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾؛ «ما خیر کثیر را به تو عطا کردیم، پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن، به درستی که دشمنانت، ناقص و ابترند». ما قرآنی دادیم که ماندنی است؛ اسلامی آوردیم که ماندنی است؛ و فاطمه زهرا (علیها سلام) که به نوبه خود کوثر است، ماندنی است. بنابراین پیغمبر (ص) ابتر نبود، بلکه در واقع دشمنان او ابتر بودند.

در سرزمین حجاز مشکل خاصی وجود نداشت که خطری برای اسلام باشد و آن را تهدید کند. زیرا حجاز تقریباً در اختیار حکومت اسلامی قرار گرفته بود. صنایع قریش و همچنین کفار داخلی یا

۱. سوره طور، آیه ۳۰

۲. سوره کوثر، آیات ۱ - ۳

مسلمان شده بودند یا مستسلم. نظیر ابوسفیان و دودمان اموی، که حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «مَا أَسْلَمُوا وَلَكِنْ اسْتَسْلَمُوا»؛^۱ آنها در واقع اسلام نیاوردند، بلکه خود را مسلمان نشان دادند. عمده این دو امپراطوری قدر شرق و غرب بودند. وقتی جریان غدیر و جانشینی علی بن ابی طالب مطرح شد؛ همان کسی که به منزله جان پیغمبر است و یک انسان کامل، شجاع، سلحشور و مدبری است، و آن قدر عالم است که در حضور دوست و دشمن می گوید: «فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّْي بِطُرُقِ الْأَرْضِ»^۲؛ من به راههای آسمان آگاه‌ترم از راههای زمین. احدی هم نمی تواند در قبال این تحدی مخالفت کند. وقتی در حضور هزاران نفر، در آن صحرای وسیع، بعد از آن خطبه غراء، وجود مبارک رسول گرامی (ص)، از همه مردم اقرار گرفتند و این آیه سوره مبارکه احزاب را خواندند: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾^۳؛ و پس از آن فرمود: «أ لست أولى بكم من أنفسكم؟» همه عرض کردند: آری. فرمود: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه»^۴؛ هر کس من مولای اویم، پس این علی مولای اوست.

وقتی اول آیه سوره مبارکه احزاب را خواندند که ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾، این مربوط به ولایت والیان است، نه سخن از دوستی! بعد فرمود: مگر من این‌چنین نبودم؟ عرض کردند: آری؛ فرمود: حالا که من اولی بودم طبق آیه سوره احزاب؛ هر کس من مولای اویم، این علی مولای اوست. قهراً وقتی مسئله حکومت و جانشینی و خلافت و زعامت و مسئله رهبری تثبیت شد، آیه نازل شد که

۱. نهج البلاغه، نامه ۱۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹.

۳. سوره احزاب، آیه ۶

۴. الامالی (مفید)، ص ۵۸؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۸۲.

امروز این دو تا امپراطوری نا امید شدند؛ ﴿الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ﴾، امروز کفار از [صدمه زدن به] دین شما مأیوس شدند.

ترس و ناامیدی شرق و غرب از نصب ولایت علی (ع)

امپراطوری‌های شرق و غرب از حجاز ترسی نداشتند، برای اینکه حجاز برای امپراطوری ایران و روم یک حیاط خلوت بود. آنها از چند قبیله عرب بادیه نشین هراسی نداشتند. نه امکانات عرب می توانست در برابر شاهنشاهی ایران مقاومت کند؛ نه عده و عُدّه و سیاست آنها. اینها از عرب و شمشیر نمی ترسیدند، بلکه از دین می ترسیدند و در دین طمع داشتند. وقتی رهبری مثل پیغمبر، به جای پیغمبر نشست، دشمنان شرق و غرب نا امید شدند؛ ﴿الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ﴾. چه امپراطوری روم، چه امپراطوری ایران، اینها «بئسوا من دینکم، فلا تخشوه». این ﴿فلا تخشوه﴾ نهی نیست، در حقیقت ارشاد است؛ یعنی اینها منزوی شدند، از اینها نترسید؛ اینها از این پس عزت و شوکتی نخواهند داشت تا شما از آنها بترسید. برای اینکه این دین، ضامن اجرا پیدا کرد، رهبر و جانشین و مبین و مفسر پیدا کرد.

روحانیت، جانشینان علی (ع)

همه آنها که به لباس روحانیت مشرف می شوند باید بدانند که یک روحانی باید آن قدر در خودش احساس لیاقت بکند که به جای علی بن ابی طالب (علیه السلام) بنشیند. خدا که یک چنین مقامی به ما داد، ما را پر و بال داد، چرا باید خودمان را ارزان بفروشیم؟ البته وجود مبارک حضرت امیر روی عرش منبر نشسته است، ما روی پله اول و دوم. بین ما و حضرت امیر، همان فاصله ای است که میان خورشید و ماه است. بیش از این هم از ما توقعی وجود ندارد. چراکه از ما بیش از این بر نمی آید. لذا اگر بتوانیم

در همین حد وظیفه و تکلیف خود را انجام بدهیم؛ «کفی بذلک فخراً». البته تنها خود حضرت امیر نیست که به این مقام رسیده است؛ همه چهارده معصوم این چنین اند.

همان طور که یک عالم رصدبان، حرکات شمس و قمر را بررسی می کند و کارها و برنامه های خودش و دیگران را هدایت می کند، ما نیز رصدبان این خاندانیم.

بنابراین همه روحانیونی که در شهرها و روستاهای مختلف زندگی می کنند، باید طوری زندگی کنند که کسی در دین آنها طمع نکند. یعنی باید حافظ و نگهدار دین مردم در آن منطقه تبلیغی خود باشند، تا هر کدام در منطقه خویش، مسبب پیاده شدن این آیه شوند: ﴿الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ دِينِكُمْ﴾

بنابراین آن کسی که در یک شهر یا روستا زندگی می کند، اگر نتواند در این محدوده از دین مردم محافظت کند، و باعث شود که دیگران و بیگانگان در دین مردم طمع کنند، چنین کسی شایستگی آن را ندارد که به جای علی بنشیند.

البته سخن از جانشینی علی، سخن بسیار سنگینی است، مقام و منزلت او آن قدر رفیع است که وجود مبارکش را در زمین نباید جستجو کرد. یک چنین آدمی که به منزله پیغمبر و جان پیغمبر و جانشین اوست؛ در غدیر خم مقام خلافت را از طرف ذات اقدس اله به وسیله پیغمبر دریافت کرده است، جایگاه بسیار بلندی دارد. حالا اگر یک چنین کسی مسئول دین شد؛ هم امپراطوری غرب نا امید می شود، هم امپراطوری شرق. ما روحانیون که شاگردان آن امام هستیم، در حوزه استحفاظی خود، ولو ۱۰ نفر یا ۲۰ نفر باشند، باید همانند او رفتار کنیم. یعنی وقتی مسئول هدایت یک مسجد، یا یک حسینیه، یا یک روستا، یا یک شهر را به عهده می گیرد، باید طوری عالمانه و عادلانه و عاقلانه سخن

بگویند و رفتار کند که بیگانه در دین او طمع نکند. زیرا وقتی دین نباشد مثل دوران ستمشاهی، همه چیز را غارت می‌کنند و می‌برند و هیچ‌کس از ما هراس نخواهد داشت.

این روحانیون باید این قدر باید سواد داشته باشند که شبهه‌های روز را بشناسد و بتوانند به راحتی دین را از این ویروس‌های آلوده نجات دهند. زیرا کسی که اهل سواد و فضل نیست؛ یا سواد و فضل دارد، ولی با دیدن چند ریال، چشمش تیره و تار می‌شود؛ این دیگر ﴿الَّذِينَ يُبْلَغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾؛ نخواهد بود، این دیگر شاگرد حضرت امیر نیست. چون خود را ارزان فروخته است.

ارزش حقیقی جسم و جان انسان

معیار واقعی ارزش انسان، انسانیت اوست نه جسم و اعضای طبیعی او. مرحوم کلینی (ره) نقل کرد، شارحان اصول کافی نیز شرح کردند که ائمه (علیهم السلام) فرمودند: شما به کمتر از بهشت نمی‌ارزید. اگر خودتان را به کمتر از بهشت فروختید، مغبون شدید؛ «إِنَّ أَبْدَانَكُمْ لَيْسَ لَهَا ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا بَغِيرِهَا»^۱؛ فرمود: اگر خودتان را به کم‌تر از بهشت فروختید، مغبون شدید و ضرر کردید. اگر یک انسان این قدر ارزشمند است چرا باید آن را به ثمن بخرس به هر بیگانه‌ای بفروشد. لذا اگر ارزش واقعی خود را بدانیم، نه کسی را فریب می‌دهیم، نه فریب کسی را می‌خوریم. نه فقه فروشی می‌کنیم، نه فلسفه فروشی می‌کنیم، نه تفسیر فروشی و ... او خود عهده دار روزی ماست و بر خود فرض دانسته که روزی ما را تأمین کند و محترمانه هم تأمین می‌کند.

۱. سوره احزاب، آیه ۳۹

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۹

بنابراین طوری زندگی کنید که کسی نتواند در شما نفوذ بکند. ﴿الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ...﴾؛ یعنی اینکه

شما باید نفوذ ناپذیر باشید.

عنصر محوری حیات علماء

ما روحانیون باید یک مقام علمی باید داشته باشیم که همان فقاہت و علم ماست، و یک مقام تقوا

و عدالت؛ اینها لازم است، حرفی در اینها نیست. فقیه شدن سخت نیست، با تقوا و عادل شدن هم سخت

نیست؛ اما یک گوهر دیگر باید داشته باشیم، و آن اینکه باید نفوذ ناپذیر باشیم، به طوری که هیچ کس

نتواند در ما نفوذ کند. نه اینکه چشم ما به دست و جیب دیگران باشد.

در حدیث مشهوری که در این زمینه وجود دارد آمده است: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا

لِنَفْسِهِ»؛ آن کس از فقهاء که نگه دارنده نفس خویش است، این صیانت نفس غیر از تقوا و غیر از

عدالت است، چون مسئله عدالت و تقوا: «مُخَالَفًا عَلَىٰ هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ»^۱، بعد می آید. اما این

صیانت نفس، یعنی نفوذ ناپذیری. حرف اول را آن نفوذ ناپذیری می زند. آنچه که کمیاب است، فولاد

بودن و نفوذ ناپذیر بودن است. این فولاد بودن را در سوره مبارکه صف مشخص کرده، فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ

يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾^۲؛ «بنیان مرصوص» آن بنیان و آن کاخ سربی

است که آجرش سرب است، صدر و ساقه اش سرب است. این نظیر ساختمانهای معمولی نیست که یک

قدری بتن در آن بریزند. این سقفش سرب است، کفش سرب است، دیوارش سرب است، پایه اش سرب

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۱

۲. همان.

۳. سوره صف، آیه ۴

است. این را می گویند: (بنیان مرصوص).

آن وقت چنین بنیانی از کجایش آب نفوذ می کند؟ از سقف چکه می کند، یا از زیر نفوذ می کند؟ این از کجا می خواهد نفوذ بکند؟! این که مرحوم امام (ره) نیز سفارش می کرد: مواظب دفترتان باشید، مواظب اطرافیانتان باشید؛ به همین معنا است.

حضرت امیر (ع) این گونه بود. صدر و ساقه اش سرب بود، بنیان مرصوص بود. فرمود: با آمدن یک چنین رهبری بر روی کار، هم امپراطوری شرق نا امید شد، هم امپراطوری غرب. چون علی را در میدان جنگ می شناختند! تقوا و زهدش را هم دیده بودند، آن نفوذ ناپذیری اش را هم دیده بودند. لذا آیه نازل شد: ﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ﴾. آنگاه علماء و فضلاء و وظیفه شان این است، طلاب عزیزی که قدم در این راه گذاشتند، وظیفه شان این است که از این الگو پیروی کنند.